

دکتر اکبر - اصغر تبریزی

یادی از يك عارف و شاعر مجهول القدر ایرانی :

«حکیم محمد هیدجی»

نام گرامیش محمد است و زادگاهش قریه هیدج که تقریباً در شصت کیلومتری زنجان و در آغوش جلگه‌ای وسیع و افقی روشن قرار گرفته و بواسطه اعتدال هوا اغلب مردان نامی از این خطه برخاسته‌اند چنانکه خود در تعریف هوای هیدج فرماید :

صفای صفحه شیراز گر چه مشهور است

هوای هیدج ما نیست کمتر از شیراز

از تاریخ تولد و نسب و مدت عمر و تفصیل این بزرگوار اطلاع کاملی در دست نیست. همینقدر میدانیم که در حدود سال ۱۳۱۴ خورشیدی در تهران طایر روح پر فتوحش به آشیان قدس جاویدان طیران نموده است. علاوه، آن مرحوم از زمان طفولیت و اوآن تمیز به تحصیل علم و ادب پرداخته و اشعاری به زبان پارسی و ترکی (محلی) میسروده و در ابتدا تخلصش «مغنی» بوده که بعداً «هیدجی» را برای تخلص خویش اختیار فرموده است. وی پس از طی مقدمات عازم عتبات گشته و در ضمن تکمیل فقه و اصول در فرا گرفتن معقول زحمتها کشیده و رنجها برده و تقریباً از چهل سالگی به بعد در

تهران متوطن و در مدرسه سید نصیرالدین به حال انزو و اقامت و اغلب اوقات خود را به تدریس معقول مشغول ساخته و به شرح منظومه مرحوم حکیم سبزواری حاشیه نوشته که میزان تبحر و تسلط آن مرحوم را نشان میدهد. و اما از سایر تصنیف و تألیفات آن مرحوم به جز مجموعه اشعار وی که به همت یکی از مریدان خلفش بنام آقای «حاج سید جعفر موسوی مرتضوی» برای اولین بار به سال ۱۳۳۷ خورشیدی در تبریز به چاپ رسیده است (۱)، اطلاعی در دست نیست.

این مجموعه اشعار در دو قسمت و در یک مجلد عرضه شده است: قسمت اول موسوم به دانشنامه که حاوی یک سلسله مطالب و حکمت و کلام و شامل مسائل اثبات واجب و توحید بوده و بحث در قضا و قدر و جبر و تفویض و غیره مینماید. قسمت دوم دیوان قصاید و غزلیات که اشعار آبدارش به غایت موزون و در عین حال که فرح بخش و نشاط انگیز است به انواع نصاب و مواعظ حکیمانه مشحون میباشد. برای بهتر شناساندن این فقیه فاضل و حکیم عارف به خوانندگان صاحب‌دل «ارمغان» نگارنده بی مناسبت نمیداندم متن کامل وصیت نامه آن مرحوم مبرور را در اینجا عیناً تقریر و آرزو کند که در آینده توفیق معرفی و تحلیل گفته‌ها و سروده‌های عارفانه او را در همین «ماهنامه» گرامی داشته باشد.

(۱) رقم این سطور از چاپ سوم دانشنامه و دیوان هیدجی استفاده کرده است

تبریز انتشارات کتابفروشی حقیقت.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هذا ما اوصى به العبد الخائف الراجي الى عفو ربه محمد هيدجى المقر
 بما جاء به النبي صلى الله عليه واله الطاهرين - پوشيده نمازاد که کتب متعلقه باین
 جانی فانی از قرار است که ذکر میشود آنچه را که جداگانه ثبت و مختوم
 است وقت کرده ام بطلاب مدرسه منیریه واقعه در جوار معصوم زاده سید ناصر الدین
 علیه السلام باید بتحويل کتابدار مدرسه داده شود شرائطی که در کتب موقوفة
 مدرسه در وقف نامه ذکر شده در این کتابها نیز منظور است - کتاب اشعار
 که بموجب صورت وقف که در پشت او نوشته شده باید در هیدج بجناب ملا
 محمد حسین هیدجی برسد - کتاب زاد المعاد را بخشیده ام باخوی زاده عبدالروف
 و کتاب مغنی اللیب را بملا عبدالکریم پسر کر بلاى عبدالرحیم پسر عموهبه
 کرده ام - کتاب نهج البلاغه خدمت ملا محمد حسین داده شود باقی مانده
 منتقل است بنور چشم نور علی - عبای زمستانی من داده شود باخوی زاده
 علی لباده بمحمود علی - باغ انگوری که از برای من معین شده بود در دست
 حبیب الله اخوی زاده است منتقل باو است - عبای تابستانی من از کسی است
 که بدن مرا غسل میدهد - کاسه و بشقاب مرغی با سینه برنجی تخم مرغی
 متعلق است بکتابخانه و باقی اسباب و اثاث منزل از کاسه و کوزه و پوست
 و پلاس و غیره منتقل است بنور علی - مبلغ دوازده تومان در عوض باشخاص
 مفصله بدهد - محمد طاهر دو تومان - گوهر خانم دو تومان - قربانعلی دو
 تومان - سه نفر همشیره های علی هر کدام یکتومان - و سلطنت خانم دختر
 یکتومان - کرباسی از جهت کفن خود تهیه نموده ام و اختیار جنازه من با

رفیق مشفق خود جناب مستطاب آقای حاجی سید حسین لاجوردی است
 ادام‌اله بقائه هرگاه در طهران باشم وصی من جناب ایشان است همچنانکه
 در حال حیات زحمات مرا متحمل بوده‌اند در ممات هم متقبل خواهند شد
 نورعلی را بخواهند آنچه ارث‌پدیری داشتم بعد از فوت پدرم رحمة‌اله‌علیه
 هبه کردم با خوان خود و حصه من از عمارت‌پدیری منتقل است با خوی زاده
 علی کسی متعرض حال او نشود .

انا عبد من عبید محمد

من از کسی حق و طلبی ندارم و کسی از من حق و طلبی ندارد لله‌المنه
 علی فضله و نواله و الصلوة علی نبیه و آله اتالله و انا الیه راجعون
 سبحان ربك رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین
 محل خاتم انا عبد من عبید محمد

تنمه و صایا - خواهشی که از حضرات رفقا و دوستان دارم اینست که
 هنگام حرکت جنازه عمامه مرا بالای عمارتی نگذارند و در حمل جنازه به
 کمال اختصار کوشند - های و هو لازم نیست - از جهت اینکه مجلس ختمی
 فراهم آید موی دماغ کسی نشوند چه عمل من ختم شد بکسی زحمت ندهند
 دوستان شادان و خندان باشند چرا که من از زندان محنت و بلا رهائی جستم
 و از دار غرور بسرای سرور پیوستم و بجانب مطلوب خود شتافتم عنقریب
 تشریف آورده خدمت شما انشاءالله میرسیم هرگاه وجهی میداشتم وصیت
 می‌کردم لیلہ دفن که شب وصال من است صرف دوستان انجمن نموده سوری فراهم
 آورده سروری داشته باشند بیاد ایشان من شاد شوم جناب مستطاب آقای

حاجی سید مهدی رحمة الله بداعی و عدة مهمانی داده اند البته وفاخواهند فرمود
باری با اینهمه تجلد و اظهار دلیری بنهایت هول و ترس دارم ولی بفضل حق
و شفاهت اولیاء او امیدوارم .

و حرم علی النیران شیبی و کبرتی
یقوی رجائی فی اقاله عشرتی
بهمه دوستان سلام و التماس دعای خیر از همگان دارم همه گونه حق
در ذمه من دارند حلال نمایند :

الا انما الانسان ضعيف لاهله
به سر باز دارم هوای وطن
بکی مانم از کشور خویش دور
ستوه است از این قفس مرغ جان
رسید آنکه زین تخمه پرزخون
چو یابد رهائی از این دامگاه
خوش آندم که برگردم از راه باز
بیدار یاران شوم شاد کام
زیزدان برد مرگ پاداش خیر
همانا رهائی از این گیر و دار
ز بخشایش کردگار است مرگ
بلی مرگ آزادی از رنجهاست
من از کرده خویش شرمنده ام
آیا آفریننده مهر و ماه
بدرگاه لطف شده ملتجی

تقیم قلیلا عندهم ثم یرحل
بر آنم که بگریزم از ملک تن
گرفتار آمیزش مار و مور
زتن عزم پرواز دارد روان
بر آینده می جوجه جان برون
ورا باغ مینوست آرامگاه
کنم دیده بر چهره دوست باز
بیاسایم از دیدن دیو و دام
که جانرا رهاند از این تیره دیر
بمرگست، بهتر. ز مردن چکار؟
کزو گلبن جان شود تازه برگ
نبودی پس از وی اگر باز خواست
گواهی دهم خود که بدبنده ام
بیخشا باین بنده رو سیاه
گرفتار کردار خود هیدجسی